

عرض ارادت شعرای عجم به پیشگاه سید عرب و عجم

بخش اول

بسم الله الرحمن الرحيم
 ترجمه عبدالقادر سروانی

زبان‌های دیگر دیده نمی‌شود، از اینجاست که کشف راز این مطلب همواره موضوع بحث پژوهشگران و دانشمندان و ادیبان بوده است.

بعضی معتقدند که عامل آن، مزاج و طبیعت ایرانی و هندی است، آنها می‌گویند در طبیعت ایرانیان و هندیان خمیرمایه عشق و محبت سرشته شده است و زبانشان زبان شعر و عاطفه و محبت است؛ وقتی تمام این استعدادها روی شخصیتی متمرکز شد که خداوند او را به بزرگترین صفات حسن و احسان و برجسته‌ترین مظاهر جمال و کمال مفتخر ساخته است، طبعاً عجایب آفرید. قدرت تعبیر و حسن تصویر، عاطفه و محبت، بی‌قراری دل و سوز درون، دست به دست هم داده شگفت‌انگیزترین معانی را در قالب شعر ریخته و شورانگیزترین مدیحه‌ها را در ستایش ممدوح و محبوب خود (که خداوند او را محبوب خودش قرار داده و به فاخرترین لباس جمال ظاهر و باطن آراسته است) به وجود می‌آوردند.

گروهی دیگر راز آن را در فراق و جدایی جستجو کرده‌اند، زیرا این دو چیز در جاری ساختن چشمه‌های دل و عشق و تولید معانی بلند و شعله‌ور کردن استعدادهای نهفته، تأثیر شگفتی دارند و اغلب این شاعران در کشورهایی دور از جزیره‌العرب و شهر پیامبر زندگی می‌کردند، آن‌هم در زمان اضطراب و هرج و مرج که سفر کردن به حجاز آسان نبود و کاروان‌های حجاج در معرض تهاجم راهزنان و غارتگران قرار داشت، لذا به جای گام نهادن در سفری طولانی و پرخطر، شعله‌های آتش عشق را با سروده‌های محبت‌آمیز خود فرو می‌نشانند. و شعر، پیک دل و تسکین‌دهنده شوق آنان و همچون کبوتر نامه‌رسانی بوده که سر راه آن هیچ مانعی وجود نداشته است. بعضی تصوف را که در هند و ایران شکوفا شد، عامل اصلی این اشتیاق می‌دانند و هر چند که منتقدان - چه به حق و چه به ناحق - آن را مورد انتقاد قرار داده‌اند اما مسلم است که در رشد و برانگیختن عواطف، مؤثر است و بجاست که گفته شود اساس آن حب و عاطفه است و اکثر کسانی که از این دو عنصر بهره‌ای نداشته‌اند در این میدان کسب موفقیت نکرده‌اند. به هر حال این تصوف که در اکثر

خداوند پاداش نیکو دهد یکی از دوستان عزیز را که به جای برگزاری مجالس جشن و سرور و محافل خورد و نوش، به مهمان‌داری و پذیرایی ذوق و برانگیختن عواطف خاموش و سرد می‌پردازد، او همواره محافل ادبی تشکیل می‌دهد تا شاعران سروده‌های خود را ارائه کنند یا گلچینی از بهترین اشعار عاطفی شاعران قدیم قرائت شود. فایده این گونه محافل این است که برای مدتی در دل‌ها حرارت و نشاط زندگی باز می‌گردد و کیفیت خاصی از رقت و سوز و گداز پدید می‌آید و چشم‌ها اشکبار و زنگارهای تیره مادی‌گرایی از صفحه دل‌ها زدوده می‌شود و فضایی روحانی مجلس را معطر می‌سازد و انسان از جهانی که تحت سیطره مصایب، رنج‌ها و تکالیف زندگی قرار دارد و گرداندن چرخ زندگی بر دوش سنگینی می‌کند خارج شده به جهانی گام می‌نهد که آنجا سلطان شوق و عاطفه حکومت می‌کند و نسیم روح پرور عالم قدس می‌وزد. انسان در این گونه محافل سبکی روح، سرور قلب و بیداری وجدان و عاطفه و پاکی نفس و لذت زندگی را احساس می‌کند و تلخی‌ها به شیرینی و سنگینی‌ها به سبکی تبدیل می‌گردد.

چندی پیش به همت این دوست بزرگوار محفل و مجلس باشکوهی در خصوص آنچه شعرای عجم در مدح پیامبر اکرم صلی الله علیه و سلم و اظهار شوق دیدار شهر مدینه منوره سروده‌اند و در این میدان قریحه شعری و عشق و ایمان خود را به نمایش گذاشته‌اند، تشکیل شد.

صاحب نظرانی که با ادبیات جهان اسلام آشنا هستند و ادبیات زبان‌های مختلف ملل اسلامی را مطالعه کرده‌اند به خوبی می‌دانند که زبان فارسی در باب مدایح نبوی از دیگر زبان‌ها گوی سبقت را ربوده و از این نظر غنی‌ترین زبان است، و در درجه دوم زبان اردو قرار دارد که سلاله و زاینده زبان فارسی است و آنچه در ایران و شبه قاره هند در این موضوع سروده شده است در قوت تأثیر و در رقت و شیرینی از دیگر زبان‌ها ممتاز است. محبت و عاطفه در ادبیات این دوزبان به شکلی قوی و شگفت‌آور متجلی شده است و این شاعران، معانی و تخیلاتی ابتکار کرده و تعبیری به کار برده‌اند که در ادبیات

و افکار لطیفی را که در ابیات زیر آمده به عهده گرفتم و اجازه خواستم تا بعضی ابیات را که با ذوق عربی هماهنگی دارند برای ترجمه انتخاب کنم.

میزبان عزیز ما قبلاً همه چیز را فراهم کرده بود، ایشان گروهی از ادیبان برجسته و جوانان تحصیلکرده را انتخاب و تربیت نموده و اشعاری از شاعران ایران و هند را به آنها داده بود و آنان نیز به خوبی این اشعار را حفظ نموده و با اسلوب و آهنگی دلنواز آنها را قرائت می نمودند و به گونه ای نقش سراینندگان این اشعار را بازی کردند که زیبایی ذوق و حسن ادب و آشنایی با محیطی که این شاعران در آن می زیسته اند کاملاً در نقش آفرینی این افراد مشهود و آشکار بود. نخستین کسی که در این محفل ادبی قدم نهاد شیخ سعدی صاحب دو کتاب ارزشمند «گلستان» و «بوستان» بود، وی شعری بسیار جامع و دل انگیز را برای ارائه در این مجلس انتخاب کرده بود، گوید در یار در کوزه گنجانده بود و یا به تعبیر دیگر فشرده تمام کتابخانه ها را در یک سطر خلاصه کرده بود؛ او این گونه لب به سخن گشود:

یتیمی که ناکرده قرآن درست

کتابخانه چند ملت بشست

او در این شعر خود داستان آن انقلاب بزرگ را به اختصار بیان کرده بود که در تاریخ ادیان و علوم و تمدن ها و فرهنگ ها و مفاهیم و ارزش ها از تمام انقلاب های قدیم و جدید برتر بوده است، او می گوید: چگونه این معجزه شگفت آور توسط یک فرد امی که حتی یک روز هم به مکتب نرفته و یک سطر خط نوشته است انجام گرفت؟ و چگونه عصر علمی جدیدی را آغاز کرد که برای همیشه جاودان و پایدار ماند؟ و چگونه این انفجار علمی شگرف را به وجود آورد که در برابر آن تمام اعصار و ادوار تاریخ خاضع هستند؟ در عین امی بودن، این دریای بی کران علم و دانش چگونه به وجود آمد؟ این معمایی است که چیزی جز ایمان و اعتقاد به قدرت الهی آن را حل نخواهد کرد و چیز نادر و شگفت آوری است که اگر متواتر و بدیهی نبود و با مشاهده و تاریخ قطعی و صحیح به ثبوت نرسیده بود عقل آن را باور نمی کرد.

بعد از سعدی نوبت به شیخ فریدالدین عطار، صاحب کتاب منطق الطیر و دیگر آثار ارزشمند رسید، او نیز اشعاری رقت آمیز و شیرین سرود که در آنها صفاتی همچون توبه و انابت، تواضع و فروتنی و احساس عجز

مراحل حیات شعر و ادب ایرانی همگام بوده و در تکوین و گسترش آن سهیم بوده است منبع و سرچشمه این شعر دل انگیز و ادبیات عاطفی عمیق بوده است. هر گاه جامی پر باشد لبریز می شود و چون لبریز شود جریان می یابد و با نوشیدن از این جام حالت سکر و نشئه دست می دهد و پس از آن نوبت به نغمه سرایی می رسد؛ یکی از شاعران عرب این حقیقت را با زیبایی و بلاغت تمام این گونه تعبیر نموده است:

سقونی و قالو الاتغن و لو سقوا

جبال سلیمی ما سقیت لغنت

(از پیمانۀ عشق سیرابم نمودند و باز گفتند که دم فرو بند و نغمه سرایی مکن! حال آنکه اگر آنچه به من نوشانیده اند به کوه های سلیمی می نوشانیدند آنها هم نغمه سرا می شدند).

و به گفته شاعر فارسی زبان:

در میان قعر دریا تخته بندم کرده ای

باز می گویی که دامن تر مکن هوشیار باش

به هر حال علل و اسباب آن هر چه باشد باید گفت که شعر فارسی اعم از آنچه در ایران سروده شده است یا در هند - که شاگرد ایران بوده و بعدها خود به صورت مدرسه مستقلی در جوار مدرسه اصلی ایرانی قرار گرفته است - آکنده از مرواریدهای گران قیمت و سروده های شگفت در مدح رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و سلم می باشد.

آن دوست عزیز در انتخاب این موضوع و این نوع از شعر بسیار موفق و باسلیقه عمل کرده بود؛ در این مجلس ادبا و شاعرانی حضور داشتند که اکثرآبازبان فارسی آشنا بودند و از شعر فارسی بسیار لذت می بردند و نیازی به ترجمه نداشتند. اما عده ای از ادبای عرب نیز حضور داشتند که بازبان فارسی آشنایی نداشتند ولی از نوای شیرین و آهنگ دلنواز شعر فارسی لذت می بردند، لذا میزبان جلسه از من خواست تا بعضی از ابیات را برای آنها ترجمه کنم. من می دانستم که کار ترجمه، به ویژه ترجمه شعر و آن هم شعر فارسی و اردو از مشکل ترین کارهای ادبی است زیرا هر زبانی افزون بر واژگان متفاوت، تعابیر و محیط و طبع، تعبیرها و طبیعت خاص خود را دارد و شعر، از شیشه نازک تر و پیوندش دشوارتر است، به ویژه شعری که راز رقت و تأثیرش در لفظ و تعبیر و در سبک و آهنگ مخصوص اهل آن زبان نهفته باشد، ترجمه آن دشوارتر و یا بگویم نزدیک به محال است، لذا من ترجمه معانی جدید

✓ **شعر فارسی اعم از آنچه در ایران سروده شده است یاد در هند آکنده از مرواریدهای گران قیمت و سروده هایی شگفت در مدح رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و سلم می باشد.**

و کوتاهی نسبت به انجام وظیفه کاملاً مشهود بود او در این شعر از پیامبر صلی الله علیه و سلم می خواهد که به سعادت و شفاعت وی نایل آید و روز قیامت به سبب گناهان، پیش جهانیان رسوا نشود و جمله ای که قلب مرا تکان داد این گفته او بود که یا رسول الله صلی الله علیه و سلم حق هم نامی مرا مراعات کن و به پیشگاه پروردگار در حق من شفاعت کن زیرا بزرگواران حق کسی را که همنام آنها باشد مراعات می کنند، او می گوید:

گر چه ضایع کرده ام عمر از گناه
توبه کردم عذر من از حق بخواه
ای شفاعت بینی تیره روز
لطف کن شمع شفاعت بر فروز
از گنه رویم مگردانی سیاه

حق هم نامی من داری نگاه
بعد از شیخ عطار، شاعر پارسی گوی هندی «امیر خسرو» پشت تریون حاضر شد. او شاعری است که شاعران ایران نیز رهبری و امامتش را در شعر قبول دارند و شعر او را تحسین نموده و او را در ردیف نام آوران ایرانی به شمار آورده اند. با آمدن ایشان توجه شنوندگان به سوی او معطوف شد و نیز با اشعار شیوا و آهنگ مخصوص خود احساسات آنها را برانگیخت، و در قسمتی از سروده خویش به انقلاب بزرگی که توسط پیامبر انجام گرفت اشاره کرد و گفت: به میمنت اخلاق نیکوی پیامبر بود که چراغ بولهب (شُرک و کفر) خاموش شد. ایشان در شب معراج مسافت این جهان تا آن جهان را طی دو گام پیمودند:

دَم خَلْقش که جان داده عرب را
فرو گشته چراغ بولهب را
دو گامی زین جهان تا آن جهانش
دو جولان از مکان تالا مکانش

بعد از امیر خسرو مولانا عبدالرحمان جامی محفل را مزین نمود، او در تاریخ اسلامی از بزرگ ترین شاعرانی به حساب می آید که در مدح پیامبر شعر سروده اند و شعر او ورد زبان ادبا و علما و اهل دل بوده و هست. حقا که ریاست محفل شعر و ادب برای ایشان زیننده و سزاوار بود لذا همگی به پاس احترام او برخاستند و او را در مکان مناسبی جای دادند، ایشان به این مناسبت یکی از مدیحه های معروف خود را قرائت کرد، فصاحت و بلاغت او قلب ها را تسخیر نمود:

ای عربی نسبت و امی لقب
بنده تو هم عجم و هم عرب
تیغ عرب زن که فصاحت تر است
صید عجم کن که ملاححت تر است
چون ز تو خوانند و نویسند هم
گر تو نخوانی نه نویسی چه غم
این اشعار بلیغ در شنوندگان تأثیر عجیبی گذاشت و آتش شوق آنها بیش از پیش شعله ور گشت و از او خواستند که به شعر خود ادامه دهد و بازبان حال همه با هم گفتند:

مصلحت نیست مرا سیری از این آب حیات
ضاعف الله به کل زمان عطشی
بنابر این مولانا تقاضای آنها را پذیرفت و این چند بیت دیگر را نیز در وصف بعثت محمدی سرود:

کعبه بی وی از بتان پر سنگ بود
بر خدا جویان حریمش تنگ بود
سعی او از بیخ و بن بر کندشان
در بیابان عدم افکندشان
شد قدمگاه خلیل او را مقام
عالی از یمن قدومش آن مقام
حاضران از اشعار او بهره بسیار بردند و درخواست نمودند که چند بیتی دیگر نیز بسراید، آنان اطلاع داشتند که او با ذوق و علاقه خاصی به مدینه سفر کرده و با شیفتگی خاصی در مسجد نبوی حضور یافته است و قصیده معروفش را که ورد زبان فارسی دانان و بیانگر احساسات قلبی آنهاست سروده است، بنابراین از او خواستند تا قطعه ای از آن قصیده را قرائت کند؛ به محض آن که نامی از آن قصیده برده شد حالت خاصی بر مولانا جامی طاری شد و گویا این تقاضا موافق با خواست قلبی او بود، و او این گونه به ترنم آن قصیده پرداخت:

خوشاکز گرده سویت رسیدیم
به دیده گرد از کویت کشیدیم
به مسجد سجده شکرانه کردیم
چراغت را ز جان پروانه کردیم
زدیم از ابر اشک چشم بی خواب
حریم آستان روضه ات آب
به سوی منبرت ره بر گرفتیم
ز چهره پایه اش از در گرفتیم
ز محرابت به سجده کام جستیم
قدمگاهت به خون دیده شستیم

مولانا
عبدالرحمان
جامی در
تاریخ اسلامی
از بزرگ ترین
شاعرانی به
حساب می آید
که در مدح
پیامبر شعر
سروده اند و
شعر او ورد
زبان ادبا و
علما و اهل دل
بوده و هست.

به پای هر ستون قد راست کردیم

مقام راستان در خواست کردیم

عده‌ای از علماء که در مجلس حضور داشتند هنگام شنیدن بعضی از ابیات، سر خود را بالا گرفته و به اصطلاح چپ چپ به سوی شاعر نگاه کردند و مترجم را نیز با نگاه‌های خشم آلود خویش بر حذر داشتند، گویا از این می‌ترسیدند که مبادا شاعر مرتکب عملی شده باشد که شرعاً جایز نیست. به آنها گفتیم همانا این شاعر از علمای بلند پایه و دارای عقیده صحیح است، اما اینجا زبان، زبان شعر و عشق است نه زبان فقه و کلام و اینها مجاز و استعاره اند نه حقیقت و واقعیت.

بعد از مولانا جامی، «عرفی» شاعر بزرگ ایرانی که از پیش آهنگان غزل و قصیده سرایی بود و خود بنیانگذار سبک جدیدی در شعر فارسی است جلو آمد. من می‌دانستم که او یک شاعر درباری و مداح سلاطین و حکام وقت و همچنین استاد شعراء در زمان خویش بوده است، و به همین زودی برای آنها مدیحه سرایی کرده است، لذا او با نهایت ادب لب به معذرت گشود و گفت: صحیح نیست که به یک آهنگ نعت شاهنشاه عرب و عجم، و مدح «کی و جم» سروده شود:

اما نبود وصف اضافی هنر ذات

این فتوی همت بود ارباب همم را

دوران که بود تا کند آرایش مسند

مداح شهنشاه عرب را و عجم را

هشدار که نتوان به یک آهنگ سرودن

نعت شه کونین و مدیحی کی و جم را

حاضران جلسه عذر او را پذیرفتند و به سرودن شعری در مدح پیامبر اصرار نورزیدند و آن را به مناسبتی دیگر به تعویق انداختند. بعد از عرفی شاعر و مداح نبوی معروف به «قدسی» (متوفی ۱۰۵۶ هـ) در جایگاه حضور یافت. کلام قدسی همواره در محافل ادبی و مجالس صوفیه طنین انداز بوده است و هنوز هم به وسیله ابیات او تجدید ایمان و شوق می‌شود. شعر او در زیبایی آهنگ و حلاوت وزن و آمیزش کلمات عربی در فارسی ممتاز است به همین خاطر اکثر دوستان غزل و مدیحه سرایی شیفته کلام او هستند و علما و شعرا از او تقلید می‌کنند. وی در این مجلس مدیحه مشهور خود را قرائت کرد:

مرحبا سید مکی مدنی العربی

دل و جان باد فدایت چه عجب خوش لقبی

من بیدل به جمال تو عجب حیرانم

الله الله چه جمالست بدین بوالعجبی

چشم رحمت بر گشا سوی من انداز نظر

ای قریشی لقبی هاشمی و مطلبی

ما همه تشنه لبانیم و تویی آب حیات

رحم فرما که ز حد می گذرد تشنه لبی

عاصیانیم ز ما نیکی اعمال مپرس

سوی ما روی شفاعت بکن از بی سببی

سیدی انت حبیبی و طیب قلبی

آمده سوی تو قدسی از پی درمان طلبی

در این لحظه با اعلام تنفس، بخش اول جلسه به پایان رسید و بخش دوم به شعرای فارسی گوی هند اختصاص داده شد. امیر خسرو که پیشوای شاعران فارسی گوی هند است در کنار شاعران بلند پایه ایران نشسته بود و از هیچ نظر از آنها کمتر نبود، حتی بلبل شیراز (شیخ سعدی) نیز به این مطلب اعتراف کرده است، به همین دلیل او اشعار خود را در همان بخش اول جلسه به سمع حاضران رساند.

در نشست دوم «میرزا غالب» از صف شاعران بزرگ هند برخاست تا به این جمع پیوندند و در این انجمن ایمانی شرکت کند زیرا او نیز به کلام فارسی خود می‌نازید، تنی چند از معاصران بلند پایه این ادعای او را با دیده شک نگریستند و جمعی از شاعران نیز اظهار تعجب کردند که او چه نسبتی با این موضوع دارد؟ اما وی بدون آن که به گفته آنها اعتنایی بکند اشعاری بسیار سلیس و عام فهم سرود که از هر گونه افراط و تصنع لفظی و تخیل آرایی دور بود و حقایق و واقعیت‌ها را ترسیم نموده بود، همه حاضران از حلاوت کلام او لذت بردند و اهل زبان نیز تمجید کردند، او در شعر خود این مطلب را بیان می‌کند که پیامبر به انگلستان خود قلم برنگرفت اما علوم را به ثبت رساند که قلم‌های تاریخ از نوشتن آن عاجزند، و به هیچ صحرائی قدم نهاد مگر آنکه آن را به گلستانی تبدیل نمود:

به دستش کشاد قلم نار سا

به کلکش سواد قلم نار سا

به رفتار صحرا گلستان کنی

به گفتار کافر مسلمان کنی

به دنیا ز دین روشنایی دهی

به عقبی ز آتش رهایی دهی

پیامبر به انگلستان خود قلم برنگرفت اما علوم را به ثبت رساند که قلم‌های تاریخ از نوشتن آن عاجزند، و به هیچ صحرائی قدم نهاد مگر آنکه آن را به گلستانی تبدیل نمود.

زبت بندگی مردم آزاد کن

جهانی به یک خانه آباد کن
به محراب مسجد رخ آرای دیر

به اندیش خویش و دعاگوی خیر
تو گویی ز بس دل ز دشمن ریاست

که سنگ درش سنگ آهن ریاست

بعد از میرزا غالب، نگاه ذوق آشنایان زبان فارسی به «خواجه عزیزالدین لکنوی» افتاد که جانشین اساتید قدیم و آخرین امانتدار سرمایه ادب فارسی در شبه قاره هند بود. حاضران از او تقاضا کردند تا از قصیده‌ای که به ارمان آورده است چند بیتی به آنها اهداء کند، میرزا غالب نیز سفارش کرد، بنابراین او از قصیده مدحیه خود چند بیت خواند و همه با دقت گوش فرادادند:

می رسد در گوش من از دشت و در بانگ جرس

می روم از خود که نبود تیزتر زین فرس

الله الله می روم راهی که باشد بی خطر

نی غمی از رهنان نی گیر و داری از عبس

چون جمل، دشت و جبل از شوق می آید به رقص

خامه در راه حجاز ار باشد آهنگ جرس

ذوق شیرین کام باشد توشه منزل نورد

شوق بی پروا خرام آمد رفیق زودرس

می رسانم خویش را تا روضه سلطان دین

چون نسیم صبح این ره طی کنم در یک نفس

شهباز منزل اسری که رفتی هم رکاب

طرقوا گو جبرئیل از پیش و اسرافیل پس

موکبش با برگ و ساز و منزلش دور و دراز

مرکبش بس راهوار و راه پاک از خار و خس

رفت از هر پایه ای بالاتر و هم پیشتر

همچو نقش پای حیرت هر دو عالم ماند بس

شد جدا آخر ز تن با رفت تنها زان مقام

سر تهی از هر خیال و دل تهی از هر هوس

جذبه شوق الهی آستین او گرفت

برد تا جایی که آنجا می ننگجد پیش و پس

میزیانی آنچنان و میهمانی این چنین

سیر شد چون یافت بر خوان باوی دسترس

به محض این که مردم نام خواجه عزیز لکنوی را شنیدند

به یاد منشی ولایت علی خان صفی پوری افتادند، او که

مردی سالخورده و شاعر فارسی گوی کهنه مشقی بود، با

نهایت فروتنی و فرط ادب در میان جمعیت، چنان از نظرها

مخفی بود که به آسانی دیده نمی شد. خواجه عزیز و همچنین استادش میرزا غالب این تقاضای مردم را تأیید کردند و به شنیدن اشعار او که زینت بخش مجالس است ابراز علاقه نمودند. هنگامی که خواننده خوش آواز غزل مدیحه او را که آمیخته از اندیشه بلند و آهنگ دلربا و الفاظ موزون بود قرائت کرد، شور و هیجان سراسر محفل را فرا گرفت و همه شنوندگان به وجد آمدند، شاعران ایرانی نیز بی اختیار لب به تحسین گشودند و به قدرت کلام او از صمیم قلب اعتراف کردند، و بسیاری از صاحبان ابراز می کردند که غزل او سرآمد همه غزل های این مجلس مشاعره بوده است و همه را مسحور خود کرده است:

گشت بی تیغم به عشوه ترک نازی پیکری

خوش بیانی، مهربانی، جان جانی، دلبری

کفر سوزی، دل فروزی، خوبر و آهسته خو

پاک دینی، پاک بینی، خوش تر از هر خوش تری

نازینی، مه جبینی، دل کشی، بی دل کشی

جان گدازی، دل نوازی، گوهری یا اختری

ساده ای، آزاده ای، فرزانه ای، جانانه ای

...، دیر خشمی، طرفه زیبا منظری

بی قرارم، اشک بارم، سخت زارم ای عزیز

دل برد، جان آورد هر دم به طرز دیگری

بعد از صفی پوری نگاه حاضران به یکی از شاعران معاصر

«استاد مسعود علی محوی» افتاد، او که در این عصر در

تسلط بر زبان فارسی و شیرینی الفاظ و زیبایی اسلوب

همانند شاعران ایرانی است با اندکی تأمل تقاضای

حاضران را پذیرفت و در جایگاه حضور یافت و توجه

حاضران را به نعت خود مبذول داشت:

آن کاملی که از نظر کیمیا اثر

خاک سیاه رازر کامل عیار کرد

آن سروری که بی مدد لشکر و سپاه

آوارگان بادیه را شهریار کرد

بنمود چهره، ظلمت شب گشت یک طرف

افشاند زلف، بزم جهان مشکبار کرد

با دوستان نمود وفا، جان نثار ساخت

بر دشمنان فرود کرم، شرمسار کرد

با هر که بست عقد و لاء استوار بست

با هر که کرد عهد و وفا پایدار کرد

افاز نینی،

مه جبینی،

دل کشی،

بی دل کشی

جان گدازی،

دل نوازی،

گوهری یا

اختری

گویم چرا نه صاف که در قید آب و گل
 بر خلق، جلوۀ رحمت پروردگار کرد
 می خواست شوق سلسله مدح را دراز
 آمد ادب، اشاره بسی اختصار کرد
 محوی در این دیار غریب است و دلفگار
 باید نظر به حال چنین دل فگار کرد
 بعد از محوی، شاعر معروف استاد نظام دکن شیخ
 غلام قادر گرامی بنابر تقاضای حاضران به جایگاه تشریف
 آورد و اشعار زیر را سرود:

این چه شوخی است وین چه بی ادبی
 من و نعت محمد عربی
 در یکتای درج مطلبی

سید ما محمد عربی
 من و این نشئه آن دماغ کجا
 من و این باده آن ایام کجا

نازش کارگاه ارض و سپهر
 حلقه در گوش او چه ذره چه مهر
 شعله نور و موسی و سر طور
 احمد از فرق تا قدم همه نور

زده یونس به بطن حوت قدم
 زد محمد به جدی و حوت علم
 زکریا به اَره گشت دو نیم
 خواجه را دل به ذکر اَره سلیم

با سلیمان ز تخت باد دلیل
 تخت احمد ز شهپر جبریل
 پور مریم که خود نماند بسی
 مرده رازنده کرد از نفسی

مردم رازنده کرد از نفسی

خواجه ما حبیب خاص خدای
 گم رهان را به شرع راه نمای
 ره توحید را به سر پویان
 امتی حرف امتی گویان
 مرده رازنده اُحد می کرد
 زنده رازنده ابد می کرد
 یوسف از چاه گر به ماه رسید
 خواجه ز انگشت جیب ماه درید
 نوح شد از چاه ناخدای کشتی خویش
 مرهمی چندست بر دل ریش
 علم افزاز عرصه افلاک

جلوه افروز کرسی لولاک
 در این جانیوبت به علامه اقبال، شاعر بزرگ جهان اسلام
 و فرمانروای قلمرو حماسه های عرفانی رسید، به محض
 این که اسم او برده شد همه مردم سرهای خود را بالا
 گرفتند و موجی از سرور و شادی جلسه را فرا گرفت اما
 میزبان جلسه که احساس نموده بود جلسه به طول
 انجامیده است برخاست و پایان جلسه را اعلام نمود و
 گفت: آقایان! اشعاری که شنیدید و از آن لذت بردید برای
 این جلسه کافی است و برای شاعر بزرگ ما «اقبال» که
 حرارت شعر او نه تنها ایران، افغانستان و شبه قاره هند،
 بلکه تمام جهان اسلام را تحت الشعاع قرار داده است،
 مجلس مستقلی می طلبد که در آن رشته سخن فقط به
 دست او داده شود؛ همه حاضران موافقت کردند و از جای
 خویش برخاستند در حالی که از برگزاری این مجلس
 بسیار متشکر و سپاسگزار و شادمان بودند.
 ادامه دارد.....

این چه

شوخی است

وین چه

بی ادبی

من و

نعت محمد

عربی

در یکتای

درج مطلبی

سید ما

محمد عربی

